

تحلیل خویشکاری‌های ضد حماسی بهمن در بهمن‌نامه و مقایسه آن با خویشکاری‌های پهلوانان الگویی حماسه

معصومه طالبی*

چکیده

بهمن‌نامه از منظومه‌های پهلوانی‌ای است که پس از شاهنامه و به سیاق اثر عظیم فردوسی سروده شد. این اثر ذکر پهلوانی‌های بهمن - پسر اسفندیار - و ثبات او در انتقام‌جویی از خاندان رستم، پس از مرگ او است؛ اما خویشکاری‌های بهمن در بسیاری موارد بیشتر از آنکه حماسی و پهلوانی باشد، به شکلی ضدحماسی جلوه‌گر شده و در مغایرت با پیش‌فرض‌های الگویی در رابطه با یک پهلوان حماسی است. رعایت نکردن چهارچوب ساختاری حماسه و بی‌مقدمه وارد شدن بهمن - به عنوان قهرمان - به داستان، شکست‌های پی‌درپی بهمن، کم‌رنگ بودن فره ایزدی در او و کم‌فروغ بودن مشروعیتش به عنوان پادشاهی آرمانی، نبرد با یلان سیستانی و به آتش کشاندن سیستان به جای مبارزه با انیران و اهریمنان، نداشتن خویشکاری نبرد با زیانکاران، پشت سرگزاردن هفت‌خانی آرام و بدون مبارزه و شکست او در تنها نبردش با زیانکاری چون اژدها، از مهم‌ترین عواملی هستند که انتظار مخاطب حماسه را برای مواجه شدن با پهلوانی/شاهی نمونه و آرمانی برآورده نساخته و عظمتی را که لازمه حماسه است، به او یادآور نمی‌شوند. به نظر می‌رسد قرار دادن رستم و خاندانش به عنوان هم‌وردان بهمن، نیز در شکل‌گیری چنین تناقضاتی نقش داشته و زیربنای ساختاری تفکر سراینده که ناخودآگاه رستم را ابرمرد دنیای حماسه می‌داند، بر فضای اثر غلبه کرده و پهلوانی را پرورانده که خویشکاری‌هایش در مقابل یلان سیستانی بسیار ضعیف و کم‌فروغ جلوه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: حماسه، بهمن‌نامه، یلان سیستانی، پیش‌فرض‌های الگویی.

۱. درآمد

سنت حماسه‌سرایی و به توصیف کشاندن قهرمانی‌های پهلوانان، از نقطه تاریکی از تاریخ و شاید از همان زمانی که بشر برای غلبه بر طبیعت به چالش با آن پرداخته بود، آغاز شده و سپس در دوره‌های تاریخی شکل دیگری به خود گرفته است. اگر در آغاز، نبرد میان خدایان سرمدی با انسان و با یکدیگر بن‌مایه‌های اساطیری را شکل داده بود، با قدرت‌گرفتن تدریجی انسان در مقابل طبیعت، عظمت آدمی جانشین هیبت ایزدان شد و حماسه‌ها را به ظهور رساند و درحالی‌که تنها ردپایی از آن پهلوانان و باورهای اسطوره‌ای را در خود انعکاس می‌داد، توانست سازنده بهترین‌های این نوع ادبی گردد. یکی از بهترین‌های این نوع در جهان، شاهنامه فردوسی بود؛ اما این شیوه سرودن به فردوسی ختم نشد و پس از او ادامه یافت. افرادی چون ایرانشاه، اسدی طوسی و دیگرانی که نامشان در غبار زمان و تاریخ محو شده است، خواستند شاهکار دیگری بیافرینند. آثار اینان کمتر مورد توجه قرار گرفته است و به نظر می‌رسد دلیل اصلی آن، عظمت و جایگاه شاهنامه باشد که دیگر منظومه‌های حماسی پس از خود را به حاشیه رانده است. شاهکار فردوسی به دلیل کمال تام آن، الگوها و چهارچوب‌هایی درباره حماسه عرضه کرده که قدرت پذیرش آثار ضعیف‌تر از خود را برای ایرانیان تنگ‌میدان کرده است. از آنجایی که هر آفریده بزرگ هنری «انگیزه پدیدآوردن داستان‌هایی همانند با بهره‌گیری از سنت‌های کهن حماسی می‌شود» (برتلس، ۱۳۶۹: ۱۴۷)، پس از فردوسی - به ویژه در قرن پنجم - منظومه‌های بسیاری به سیاق اثر او سروده شد، اما هیچ‌یک نتوانست تأثیری بگذارد و جایی را در ذهن و قلب ایرانیان از آن خود کند. بهمن‌نامه یکی از این نوع منظومه‌هاست که سراینده آن - با وجود تأثیرپذیری بسیار زیاد از شاهنامه - نتوانسته قهرمانی یکه برای منظومه‌اش بیوراند و خویشکاری‌های بهمن در بسیاری موارد با پیش‌فرض‌های الگویی درباره پهلوان، مابینت داشته و در تعارض است؛ شاید داشتن این ویژگی سبب شده که محققانی چون وحیدیان و مختاری آن را ضدحماسه و پایان حماسه بدانند.^۱ در این مقاله تلاش می‌شود با بررسی خویشکاری‌های بهمن در بهمن‌نامه و مقایسه آن با رسالت و خویشکاری‌های پهلوانان الگویی حماسه، دلایل عدم موفقیت ایرانشاه در پرورش و ارائه قهرمانی، قابل پذیرش و عوامل ضدحماسی جلوه‌کردن این اثر، تبیین و تحلیل شود.

۲. پیشینه تحقیق

پس از فردوسی حماسه‌های دیگری سروده شد، به ویژه در قرن پنجم که اوج حماسه‌سرایی در ادب پارسی است؛ اما عظمت شاهنامه به گونه‌ای بود که این آثار را در سایه هیبت خود محو ساخت. بهمن‌نامه یکی از این آثار است که در کنار منظومه‌هایی چون گرشاسب‌نامه، برزوانه، بانوگشاسب‌نامه و... مورد غفلت واقع شده و به جز دیباچه‌ای که مصحح در آن به معرفی اثر پرداخته، پژوهش مستقل منتقدانه‌ای درباره آن صورت نگرفته است. محققان این حوزه به دلیل تقلیدی بودن آن - و البته دیگر آثار حماسی - از شاهنامه، آن را درخور توجه ندانسته‌اند. صفا و رزمجو در کتاب‌های تحقیقی خود از بهمن‌نامه به عنوان یکی از حماسه‌های پارسی یاد کرده‌اند و منتقدانی چون مختاری، وحیدیان کامکار و امیدسالار تنها به اشاره‌ای کوتاه از آن بسنده کرده‌اند. پررنگ‌ترین دلیل بی‌توجهی به این منظومه‌ها بیش از هر چیز تأثیرپذیری آنها از شاهنامه و به عبارتی تقلیدی بودن آنهاست؛ اما حماسه جهانی است ایستا و قالبی که چهارچوب آن از پیش تعیین شده است. به گفته باختین، دنیای حماسه فقط با یک جهان‌بینی واحد و منسجم آشناست که هم برای قهرمان و هم برای نویسنده و مخاطب او حکم حقیقت را دارد:

دنیای حماسی مقوله‌ای کاملاً به فرجام رسیده است که امکان هیچ گونه تحول، بازاندیشی و ارزیابی دوباره در آن وجود ندارد. در واقع دنیای حماسی یک حقیقت، ایده و ارزش تکوین یافته مسلم و تغییرناپذیر است (باختین، ۱۳۸۷: ۵۱).

این ویژگی حماسه، تقلیدی بودن منظومه‌های حماسی را تا حدودی توجیه‌پذیر می‌سازد.

۳. معرفی بهمن‌نامه

اوج حماسه‌سرایی در تاریخ ادب فارسی، قرن چهارم و پنجم هجری بوده و بهمن‌نامه یکی از مشهورترین منظومه‌هایی است که در این برهه سروده شده است. سراینده این اثر، ایرانشاه بن ابی‌الخیر، حماسه‌سرای سده‌های پنجم و ششم هجری است که کوشش‌نامه نیز منسوب به او است.^۲ در این دو منظومه نامی از ایرانشاه نیامده و اولین بار صاحب مجمل‌التواریخ و القصص از او به عنوان سراینده این دو اثر نام برده است.^۳ تاریخ دقیق سرایش بهمن‌نامه معلوم نیست، اما با توجه به ذکر نام این اثر در مجمل‌التواریخ و القصص، این منظومه باید پیش از تألیف مجمل‌التواریخ و القصص (۵۲۰ ق) سروده شده باشد و چون

نسخه‌ای از بهمن‌نامه به محمدبن ملکشاه سلجوقی تقدیم شده است، از این رو می‌توان گفت که بهمن‌نامه پیش از ۵۱۱ ق سروده شده است. وجود پاره‌ای تفاوت‌ها در دو نسخه این کتاب حاکی از آن است که ایرانشاه چند بار در ۴۹۵ ق و حدود سال ۵۰۰ و ۵۰۱ ق در منظومه خود تجدیدنظر کرده و رخدادهای مربوط به اوایل قرن ششم را بر آن افزوده است.^۴ اسفندیار هنگام مرگ، بهمن را به رستم می‌سپارد، اما زواره رستم را از پذیرفتن این مسئولیت برحذر داشته و می‌گوید:

زواره بدو گفت کای نامدار	نباست پذیرفت ازو زینهار
ز دهقان تو نشیدی این داستان	که یاد آرد از گفته‌ی باستان
که گر پروری بچه‌ی نره شیر	شود تیزدندان و گردد دلیر
چو سر برکشد زود جوید شکار	نخست اندر آید به پروردگار
... ز بهمن رسد بد به زابلستان	بپیچند پیران کاوولستان
نگه کن که چون او شود تاجدار	به پیش آورد کین اسفندیار

(شاهنامه، ۱۳۸۶ ج ۵: ۴۲۴-۴۲۳)

پیش‌بینی خردمندانه زواره به وقوع پیوست و پس از مرگ رستم، بهمن که به جای پدر بزرگش بر اریکه قدرت تکیه زده بود، به خونخواهی برمی‌خیزد و سیستان را با خاک یکسان می‌کند.^۵ انتقام‌جویی بهمن از خاندان رستم، ماجرای اصلی منظومه بهمن‌نامه است. بهمن‌نامه پس از دیباچه که در حمد و ثنای پروردگار و نعت رسول (ص) است، به چهاربخش تقسیم شده است: در بخش نخست که دهقان موبد نژاد راوی داستان است، به دوران کیومرث تا کاووس پادشاه کیانی اختصاص یافته است؛ نیز از دوران کودکی بهمن و بر تخت نشستن او، سپس از ازدواج او با کتایون، دختر پادشاه صور کشمیر، و توطئه او و لؤلؤ بر ضد بهمن سخن می‌رود. در بخش دوم، بهمن برای گرفتن انتقام خون پدرش، اسفندیار، از خاندان زال و فرامرز پسر رستم، به سیستان یورش می‌برد و پس از سه نبرد سرانجام در نبرد چهارم پیروز می‌شود. در بخش سوم، از ماجرای تعقیب دختران و ابستگان رستم و فرار آنان به کشمیر و از تجدید بنای سیستان سخن رفته است. بخش چهارم، بیشتر به آذربیزین و ستیزه او با بهمن و سپس صلح آنان اختصاص دارد و در پایان بهمن پس از دیدن خوابی الهام‌گونه تاج و تخت را به همای واگذارده و در روزی که با آذربیزین به شکار رفته است، خود شکار ازدها می‌شود.^۶ به نظر ذبیح‌الله صفا، در این

داستان نیز مانند *گرشاسب‌نامه* بعضی از روایات سامی وارد شده، «از آن قبیل است اشتباه تیسفون با بغداد و خواندن پادشاه آنجا به نام هارون» (صفا، ۱۳۵۲: ۲۹۴).

۴. بهمن در اساطیر

این نام به صورت وهومنه در اوستا، وهومن در پهلوی، وهمن یا بهمن در پارسی ذکر شده است که البته وهومن در اوستا یکی از امشاسپندان است:

در سراسر اوستا چون دیگر امشاسپندان مکرر از وی یاد شده است. به طور کلی امشاسپندان دارای دو وظیفه روحانی و مادی می‌باشند. در نقش روحانی، بهمن نمایانگر خرد پاک و والای اهورایی است و سمبل خرد کل و تدبیر و پیش نیک است که مردمان را می‌بخشد و راهنمایی‌شان می‌کند... به موجب روایات دینی بهمن بود که روان زردشت را به هنگام خواب به بارگاه خداوندی اهورامزدا بالا برد (رضی، ۱۳۴۶: ۱۳۶۸-۱۳۶۹).

بهمن، پسر اسفندیار یکی از پادشاهان کیانی تاریخ ملی ایران است. مهرداد بهار درباره او چنین می‌گوید:

او برترین امشاسپند است. او در گاهان نیز همین مقام را دارد. او پسر هرمزد است. او کردار مردمان را در واپسین داوری می‌سنجد و هرمزد ارزش مردمان را از طریق او درمی‌یابد. بهشت خانه اوست. زردشت از طریق او است که به نزد هرمزد بار می‌یابد (بهار، ۱۳۶۲: ۴۵).

در متون فارسی و عربی نیز به او توجه شده است؛ *بهمن‌نامه* مهم‌ترین و در عین حال طولانی‌ترین آنهاست که مضمون اصلی آن پایداری در انتقام‌جویی است. به نظر کریستن سن، بهمن قهرمان این منظومه غیر از بهمن متون تاریخی است (۱۳۵۰: ۱۸۱) و از آنجایی که آمیختگی روشنی میان قصص و شخصیت‌های شرقی ایران با شاهان هخامنشی ملاحظه می‌کنیم:

در متون متأخر زردشتی به یگانگی بهمن و اردشیر تصریح می‌شود؛ چنانکه در زند وهومن یسنا «اردشیر کیانی» همان «بهمن اسفندیاران» است و پادشاهی او پس از دوره گشتاسب که عهد زرین شاهی شمرده می‌شود، دوره سیمین خوانده می‌شود (مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۱۰۶).

و در *مجمل‌التواریخ* آمده است:

کی بهمن، پسر اسفندیار بود و مادرش را نام اسنور بود از فرزندان طلوت‌الملک و نام

او اردشیر بود، کی اردشیر درازانگل خواندندی او را و به بهمن معروف است و او را درازدست نیز گویند (۱۳۱۸: ۳۰)^۷

۵. تفاوت روایت بهمن در شاهنامه و بهمن‌نامه

روایت بهمن در شاهنامه و بهمن‌نامه تفاوت‌هایی دارد.^۸ در شاهنامه هما دختر بهمن است که بهمن با او ازدواج کرده و سرانجام او را جانشین خود می‌کند، اما در بهمن‌نامه، هما دختر شاه مصر است. همچنین در بهمن‌نامه از ساسان پسر بهمن یاد نشده است که چون بهمن پادشاهی را به هما بخشید، از پدر رنجید و انزوا گزید و نسب خود را پنهان کرد. به طور کلی بهمن در شاهنامه شخصیتی افسانه‌ای - تاریخی است و با اردشیر درازدست یکی دانسته شده است، اما در بهمن‌نامه شخصیتی کاملاً افسانه‌ای است. به نظر می‌رسد تفاوت این روایت در دو منظومه، به سبب تفاوت مآخذ آنها بوده است و اینها نشان می‌دهد که مرجع سراینده بهمن‌نامه با شاهنامه و کتاب‌های تاریخی قرون اول اسلامی، یکی نبوده است.^۹

۶. تحلیل و تبیین خویشکاری‌های ضد حماسی بهمن

برخی از محققان حوزه حماسه، بهمن‌نامه را ضد حماسه می‌دانند، اما به تحلیل نپرداخته و دلایل خود را ذکر نکرده‌اند. بر پایه این تعریف که «حماسه شعری است داستانی روایی با زمینه قهرمانی و صبغه قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد»^{۱۰} (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۱۰)، می‌توان دید دنیایی که ایرانشاه به تصویر کشانده در پس لایه بیرونی آنکه حماسی به نظر می‌رسد، جریانی است غیر حماسی و در اغلب موارد مغایر با آن. به رغم تلاش ایرانشاه او نتوانسته تصویر ساز پهلوانی با نیروهای مادی و معنوی ممتاز باشد. بهمن هم شاه است و هم پهلوان این روایت. به رغم آنکه پهلوانان دیگر در خدمت پادشاهی هستند و برای حفظ تاج و تخت شاهان می‌جنگند و می‌کوشند، بهمن پادشاهی است که خود به میدان مبارزه می‌رود و با یلان سیستان مقابله می‌کند و حتی سیستان را به آتش می‌کشد:

وز آن پس به ویرانی آورد رای	در آورد کساخ بلندش ز پای
یکی آتشی سهمگین برفروخت	همه سیستان را به آتش بسوخت
روان کرد رود از لب هیرمند	سوی شهر تا پست کرد و بکند

(بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: ۳۲۱)

مختاری هجوم بهمن بر زال و غارت سیستان را هجوم تاریخ بر حماسه می‌داند:

در این کوبش همه تعینات مادی حماسه و اسطوره و نشانه‌های استقرار آن بر زمین از میان می‌رود. خاستگاه حماسه غارت می‌شود و عوامل و نموده‌های آن نابود می‌گردد. حتی زال به بند می‌افتد (۱۳۷۹: ۲۵۲)^{۱۱}.

پادشاهان دوران اساطیری شاه - پهلوان هستند و خود به میدان مبارزه نیز می‌روند، اما به مرور پهلوان‌بودن شاهان و جبهه‌ای نمادین می‌گیرد و پهلوانی دیگر، برای حفظ تاج و تخت آنان مبارزه می‌کند و سنت بدان‌گونه است که پهلوانان مانع به جنگ رفتن شاهان شده و خود به میدان مبارزه قدم می‌نهند. اما بهمن که دورانش دوران تاریخی است، در عصری که دیگر زمان شاه - پهلوان بودن گذشته^{۱۲}، شاه است و در عین حال پهلوانی است که خود به میدان جنگ می‌رود. شاید نموده‌های این تناقض و جابه‌جایی سبب شده که برخی *بهمن‌نامه* را نه یک حماسه بلکه ضدحماسه بدانند

بهمن‌نامه نه تنها حماسه ملی نیست، بلکه اثری است ضدحماسی. مطالعه *بهمن‌نامه* حاکی از آن است که بهمن نه تنها هیچ یک از صفاتی که دکتر صفا برای پهلوانان ایرانی برشمرده ندارد، بلکه ناجوانمردی کامل عیار است. پس چگونه ممکن است *بهمن‌نامه* حماسه ملی باشد. *بهمن‌نامه* اثری ضدحماسی است (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۲۲).

اما امیدسالار در گروه‌بندی منظومه‌های حماسی، *بهمن‌نامه* را - در کنار *گرشاسب‌نامه* - تقلیدی هنرمندانه از شاهنامه می‌داند و می‌گوید:

از شاهنامه پیروی کرده‌اند، ولی هیچ‌گاه به عرصه سخن فردوسی نرسیده‌اند. اینها هم مانند فردوسی متعلق به یک فرهنگ کتبی و مدون هستند و کاری با داستان‌های عوام ندارند... (امید سالار، ۱۳۸۱: ۴۵۳)^{۱۳}.

پهلوانان حماسه رسالت و خویشکاری‌های از پیش تعریف‌شده‌ای دارند، اما خویشکاری‌های پهلوان *بهمن‌نامه* معمولاً برخلاف سنت‌های جهان پهلوانی است. ضعف ساختاری ناشی از تفاوت خویشکاری‌ها در این منظومه سبب شده است که به ذائقه ملت ایران که با چهارچوب‌های عرضه‌شده از جانب شاهنامه درباره پهلوانی، به قضاوت درباره حماسه‌های پهلوانی می‌نشینند، خوش نیاید. شاید برآورده نشدن این انتظار سبب عدم پذیرش این منظومه - و دیگر منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه - شده باشد؛ به این دلیل که اذهان ایرانی معیارها و قالب‌های نهادینه‌شده‌ای از حماسه و قهرمان آن دارند که نتیجه ناخودآگاه انس با شاهنامه و الگوهای عرضه شده از جانب

فردوسی است. ژرار شالیان (Chaliand Gerand) دربارهٔ ویژگی‌های پهلوانان حماسی معتقد است:

در تمامی یا تقریباً تمامی حماسه‌ها پهلوان به گونهٔ نیمه خدا و یا از سلالهٔ خاندان اشراف و عالی‌تبار هستند. برای پهلوانان، تولد و کودکی غیرمعارف، تقریباً همیشه نشان‌دهندهٔ سرگذشتی شگفت و اعجاز‌آمیز است؛ همراه با آزمون‌ها و هفت‌خان‌هایی پی‌درپی، مبارزه‌جویی‌ها و جنگ و جدال پرمخاطره، سرانجام مرگی مصیبت‌بار و معمولاً نابکارانه و خیانت‌آمیز به زندگی پهلوان خاتمه می‌دهد (۱۳۸۷: ۲۱-۲۰).

حال باید دید رویدادهای زندگی بهمن و خویشکاری مربوط به نبرد و جنگاوری او، تا چه اندازه با الگوها و معیارهای پهلوانی، مطابقت دارد.

۷. خویشکاری‌های الگویی پهلوانان و مقایسهٔ آنها با خویشکاری‌های بهمن

۱.۷ کودکی قهرمان

زبان حماسه باید عظمت را ثبت کند و مخاطب را به عظمت فراخواند. نیز «به مخاطب تذکر دهد که آنچه می‌خواند داستان معمولی نیست و با انسان‌های معمولی سروکار ندارد» (دهقانی، ۱۳۸۹: ۲۱۹). یکی از راه‌های نشان دادن این داستان غیرمعمولی، توصیف کودکی شگفت‌انگیز قهرمان آینده است. در بیشتر این قصه‌ها، تولد نوزاد یا مراحل رشد و نمو کودک مقرون به شگفتی و قدرت خارق‌العاده است. رستم که شیوهٔ به دنیا آمدن او منحصر و به واسطهٔ کمک نیرویی ماورایی است، نمونهٔ کامل این خویشکاری است. فردوسی این نوزاد را پس از به دنیا آمدن این‌گونه وصف می‌کند:

به یک روزه گفتمی که یک ساله بود	یکی توده سوسن و لاله بود
... به رستم همی داد ده دایه شیر	که نیروی مرد است و سرمایه شیر
چو از شیر آمد سوی خوردنی	شد از نان و از گوشت پروردنی
بدی پنج مرده مرو را خورش	بماندند مردم از آن پرورش

(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱: ۲۱۳-۲۱۵)

سهراب نیز از همان آغاز کودکی، ویژگی‌های شگفت و غیرمعمول دارد:

چو یک ماه شد همچو یک سال بود	برش چون بر رستم زال بود
------------------------------	-------------------------

چو سه سال شد ساز مردان گرفت به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
چو ده ساله شد زان زمین کس نبود که یارست با او نبرد آزمود

(همان، ج ۲: ۱۲۵)

در بانوگشسب نامه کودکی فرامرز این گونه وصف می شود:

چو پرورده شد بی غم و درد و رنج گذشت از برش بی زیان سال پنج
به خردی دلارای پرکار بود نشان مهی زو پدیدار بود
چو ده ساله شد گشت گرد دلیر نترسیدی از پیل و از نره شیر

(بانوگشسب نامه، ۱۳۸۲: ۵۵)

در گرشاسب نامه، درباره گرشاسب آمده است:

به خوبی چهر و به پاکسی تن فروماند از آن شیرخوار انجمن
به روز نخستین چو یک ماهه بود به یک مه چو یک ساله بالا فرود
چو شد سیر شیر از دلیری و زور ز گهواره شد سوی شیرنگ و بور

(گرشاسب نامه، ۱۳۸۹: ۶۹)

اما چنین پیش زمینه‌ای در بهمن نامه فراهم نشده است و مخاطب زمانی با قهرمان داستان آشنا می شود که پس از مرگ گشتاسب، او برای جانشینی به بلخ آورده می شود. پهلوان حماسه خود در سرزمین دیگری - معمولاً - همسر خود را می بیند و یا زنی با شنیدن پهلوانی های او، دلباخته اش شده و در اظهار عشق پیشگام می شود، اما در بهمن نامه وزیر بهمن و رستم به او پیشنهاد ازدواج داده و دختر شاه صور را برای او انتخاب می کنند و بهمن با تسلیم و کرنش، با بیان این سخنان، موافقت خود را اعلام می کند:

چنین گفت بهمن که گر چاره نیست مرا با شما رأی اکنون یکی ست
بجوید جهان دیده اکنون دری نمودار هر کشوری دختری
که شاید به خویشی و پیوند ما که باشد سزاوار و دلبند ما

(بهمن نامه، ۱۳۷۰: ۲۴)

بی مقدمه وارد شدن قهرمان به داستان و بلافاصله دیدن تصمیم گیری دیگران برای او، انتظار خواننده را برای مواجه شدن با قهرمان خارق العاده برآورده نمی کند.

پهلوان یاور کشور و رهاکننده آن از بیگانگان است، اما اکثر جنگ‌های بهمن - سه دوره از چهار دوره مبارزات او - در مقابل پهلوانان و مردمی با ملیت ایرانی است. بهمن به جنگ با خاندان زال و رستم برمی‌خیزد؛ درحالی‌که قهرمانان نوعاً برای حفظ استقلال و پاسداری از کیان و ارزش‌های دینی و اخلاقی یک ملت می‌جنگند، او پس از مرگ رستم، با خالی دیدن میدان از ابرمرد حماسه، برای مبارزه و انتقام از خاندان رستم، به سیستان لشکرکشی می‌کند و به جنگ با خانواده قهرمانی می‌رود که سال‌ها نگه‌دارنده تاج و تخت و فر پادشاهان ایرانی بوده است؛ حافظ اریکه‌ای که اینک خود بهمن بر آن تکیه زده است و این از جانب حافظه جمعی ملت ایران قابل پذیرش و یا ستایش نیست. والا نبودن انگیزه مبارزات بهمن، پهلوان‌بودن او را بی‌رنگ می‌کند.

۲.۷ شکست‌های پی‌درپی بهمن

بهمن فقط در اولین مبارزه خود پیروز می‌شود؛ مبارزه با کتایون و لؤلؤ معشوقه او که با اغوای نزدیکان بهمن و درباریان، پادشاهی را در نبودن بهمن به دست آورده بودند. بهمن در این دوره از مبارزات خود حتی ضعیف‌تر از مبارزه با خاندان زال، عمل می‌کند: نخست با زنی ازدواج می‌کند که دیگران برایش انتخاب کرده‌اند؛ دوم آن دختر نه تنها شیفته و دل‌باخته پهلوانی بهمن نیست، بلکه بنا به مصلحت خانواده و ترس از رستم و خاندان او، این ازدواج را می‌پذیرد. شگفت آنکه شاه صور - پدر دختر - با تحقیر و خوارداشت بسیار از بهمن یاد می‌کند:

ندارم من از بهمن و جنگ باک	چه بهمن به پیشم چه یک مشت خاک
ولیکن چو خواهنده رستم بود	سرانجام اگر سرکشم غم بود
شنیدی کز ایشان بدین مرز و بوم	چه انده رسید و چه بیداد شوم

(همان: ۳۵)

بهمن در این بخش از منظومه، آن‌قدر سست‌رأی عمل می‌کند که به خواسته کتایون تن داده و با بی‌خردی کامل، هدایای بسیاری برای لؤلؤ فرستاده و او را به دربار می‌آورد. جاماسب - وزیر خردمند بهمن - و پشتون حاضر به کرنش در برابر لؤلؤ نشده و پس از گفتن این سخنان:

تو از مهربانی ندانسی همی که خود بر زبان بر چه رانی همی

فکندی تو تخمی که فرداش بر فراوان بیایی تو آمده مخور

(همان: ۶۳)

بارگاه بهمن را ترک کرده و به سیستان می‌روند. بهمن پس از شکست در چند مبارزه با کتایون و لؤلؤ، سرانجام به کمک سپاهی که از مصر به یاری او آمده‌اند، در این جنگ پیروز می‌شود؛ اما سه دوره دیگر مبارزه‌های خود را با پیروزی به پایان نمی‌رساند، بلکه حریفان از در سازش وارد شده و خود را تسلیم می‌کنند. زال پس از دیدن قحطی در سیستان و گرسنگی و بی‌تابی‌های مردم و علاوه بر آن کشته‌شدن بسیاری از آنان، نزد جاماسب می‌رود؛ جاماسب از او می‌خواهد خود را تسلیم بهمن کند. قبل از آن جاماسب نزد بهمن رفته و پس از سرزنش او با این سخنان:

بکندی تو این کاخ و ایوانشان به تاراج دادی همه خانشان
سرای ز گاه کیومرث باز پر از نامداران گردنفرار
چنان گشت گویی که هرگز نبود نه نام ست ما را ازین و نه سود

(همان: ۳۱۸)

به او می‌گوید در صورتی حاضر می‌شود زال را نزد او بیاورد که او پیمان ببندد که به زال و خاندانش آسیبی نمی‌رساند. بهمن این‌گونه سوگند یاد می‌کند:

به یزدان که امید مردم بدوست به پیغمبر دین که مغزش ازوست
به گردون گردان که یزدان نگاشت به نور بهشتی که زردشت داشت
که من زال را خون نریزم ز تن نه کس را بفرمایم از انجمن
نه بد خواهمش نه گزندش کنم نه زندان نمایم نه بندش کنم

(همان‌جا)

سرانجام زال با آنکه اعتمادی به بهمن ندارد، خود را تسلیم بهمن می‌کند. بهمن با وجود سوگندی که خورده بود او را در قفسی زندانی می‌کند:

ز پیشش ببردند و کردند بند وزان پس بفرمود شاه بلند
از آهن یکی تنگ و کوه قفس که زندان ندید آن چنان هیچ کس
در آن بند کردند مر زال را چو مرغان مران هفتصد سال را

(همان: ۳۲۱)

و پس از آن سیستان را به آتش کشیده و نابود می‌کند. این خلاف وعده کردن بهمن نیز نمود دیگری است از خویشکاری‌های ضدپهلوانی او. بهمن پس از به بند کشیدن زال، به طلب دختران رستم و خواهران فرامرز - بانوگشسب و زربانو - روانه کشمیر می‌شود و پس از چندین مبارزه با دختران در کشمیر و سپس باهله، و گریختن بانوگشسب و زربانو به قنوج، در قنوج مبارزاتی سخت درمی‌گیرد که در آن بسیاری از سپاهیان بهمن کشته می‌شوند - در واقع بهمن توانایی مبارزه با دختران را ندارد - و سرانجام نیز نمی‌تواند آنان را دستگیر کند و دختران هنگام فرار در وحل بداقبالی گیر افتاده:

فتادند یکبارگی در وحل چنین باشد آن را که باشد اجل
فرو رفت در گل مر آن بارگی بماندند در شوره یکبارگی

(همان: ۴۰۴)

و باز هم، این دلاوری‌ها و پهلوانی‌های بهمن نیست که او را پیروز می‌کند، بلکه بداقبالی حریفان، آنان را گرفتار می‌کند و سراینده به گونه‌ای داستان را پیش می‌برد که قهرمان ساخته و پرداخته خود را پیروز این مبارزات کند.

دور دیگر مبارزات بهمن، نبردهای او با آذربزین و رستم‌تور است. پس از چندین مبارزه و شکست‌های بسیار سپاه بهمن و حتی مغلوب شدن او در نبرد تن به تن با برزین و یاری گرفتن از دیوزوش و جادوگری‌های او - و باز هم شکست دیوزوش (یاریگر او) - سراینده داستان را به گونه‌ای پیش می‌برد که برزین تسلیم بهمن شود؛ بدین گونه که رستم‌تور روزی برای شکار خارج می‌شود و دختر خاقان با پیکرگردانی خود در قالب آهو او را اسیر کرده و زندانی می‌کند. او بدون دلیل، از رستم‌تور می‌خواهد نزد بهمن رفته و با او صلح کند و رستم‌تور که از سرسخت‌ترین پهلوانان این منظومه است و گویی هیچ خویشکاری جز کشتن و خونریزی ندارد، به راحتی این خواسته را پذیرفته و نزد بهمن می‌رود. بهمن نیز با دیدن رستم‌تور:

چو تور دلیر اندر آمد به خم رمید از دل شاه رنجور غم

(همان: ۵۸۰)

او را می‌بخشد و گنج‌ها و هدایای بسیاری به او می‌دهد.

۳.۷ هفت‌خان بدون مبارزه

پشت سر گذاشتن آزمون‌ها و خان‌های چندگانی، از مهم‌ترین خویشکاری‌های پهلوانان نمونه است و محتوای عمومی این خان‌ها، دشوارگزینی‌های پیاپی قهرمان و سرانجام کامیاب بیرون‌آمدن از همه تنگناهایی است که قهرمان با آنها درگیر بوده است. «کردارهای اصلی هفت‌خان‌ها، همان کردارهای اصلی حماسه یعنی جنگ و کشتن و نیرنگ است و جز اینها گذار از راه‌های دشوار خاکی و آبی است» (سرامی، ۱۳۸۳: ۹۹۶). این یک بن‌مایه کهن هند و اروپایی است که

بر سنت تشرف یا آشناسازی پهلوان/قهرمان مبتنی است که طی آن پهلوان نوبالغ با تحمل آزمون‌های سخت و پیروزی در برابر خطرهای هولناک، بلوغ پهلوانی خویش را نشان می‌دهد و در واقع به مقام قهرمان کامل و مقبول جامعه و قبیله یا به تعبیر روایات ایرانی «جهان پهلوانی» مشرف می‌شود (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۳)^۴.

پهلوانانی همچون رستم، اسفندیار، گشتاسب، اسکندر، هراکلس و ... هفت/چند خان‌هایی را در راه تبدیل شدن به قهرمانی یگانه پیش رو داشته‌اند. بهمن نیز از پهلوانانی است که هفت‌خان دارد، اما «هفت‌خان بهمن برای رسیدن به دخمه رستم و نیاکانش برخلاف تقریباً همه روایات این بن‌مایه، آرام و بدون خونریزی است» (همان: ۵). بهمن تصمیم می‌گیرد به دخمه گرشاسب و نریمان سام و رستم برود و آنجا را به آتش بکشانند، اما از آنجایی که در هفت‌خان‌ها «مکرر شاهد کوشش همراهان قهرمانان داستان در کار بر سر عقل آوردن آنان‌ایم و این نمودار آن است که داستان‌پرداز به نیکی از منطق‌ستیزی داستان خویش آگاه است» (سرامی، ۱۳۸۳: ۹۹۴)، رای تندبر تلاش می‌کند مانع او شود:

ز گفتار او خیره شد تندبر	بخندید و گفت ای شه نامور
اگر تو بدین راه رای آوری	سران را بسی زیر پای آوری
بدان ای سرافراز شاه دلیر	کز آن راه گردد دل دیو سیر
سه منزل ز قنوج بیرون شوی	ز کهسار نزدیک هامون شوی
بیابان و ریگ ست فرسنگ شصت	که آب و گیاهت نیاید به دست
بسی بیکران که میان اندرون	که خواند بلورش همی رهنمون

(همان: ۴۱۰)

و با توصیف سختی‌ها و گرانی‌های راه رسیدن به دخمه‌ها، سعی می‌کند بهمن را از اجرای این کار باز دارد، اما - باز هم بر اساس سنت حماسی - بهمن مخالفت کرده و راهی این مسیر می‌شود:

بدو گفت شاه ای سرافراز مرد به گرد چنین گفتنی‌ها مگرد
اگر تو نداری بدین راه رای مبر لشکری را چنین دل ز جای

(همان: ۴۱۲)

هفت خان بهمن عبارت‌اند از: ۱. کوه بلور؛ ۲. کوه زنبوران؛ ۳. دریای ژرف پر از مار و ماهی و نهنگ؛ ۴. کوه سگساران؛ ۵. کوه جادوگران؛ ۶. جزیره دوال‌پایان؛ ۷. جزیره گلیم‌گوشان^{۱۵}.

در این خان‌ها نبرد و مبارزه‌ای صورت نمی‌گیرد، بلکه بهمن پس از مواجهه با سگساران، جادوگران، دوال‌پایان و... برای آنان خوراکی فرستاده و در پاسخ، سالار آنان نیز با هدایایی به دیدار بهمن می‌آید.

۴.۷ مرگ قهرمان

بهمن که در اکثر مبارزات خود ضعیف عمل کرده و سرانجام پیروز نبوده بلکه حریفان او به دلایلی معمولاً توجیه‌نشده در منظومه، پیشگام در سازش و صلح بوده‌اند، مرگی متفاوت از دیگر قهرمانان دارد. قهرمانان بزرگ حماسه، مرگی حماسی و تراژیک دارند. مرگی معمولاً نابکارانه و مصیبت‌بار و خیانت‌آمیز؛ اما بهمن در تنها نبرد خود با اژدها بلعیده می‌شود. مبارزه با اژدها و دیو و جانوران اهریمنی و... از خویشکاری‌های رایج پهلوانان است، اما بهمن اولین بار در هفت‌خان خود با جانوران شگفت روبه‌رو می‌شود که البته با آنها مبارزه نمی‌کند و تنها یک‌بار با چنین جانوری - اژدها - وارد نبرد می‌شود، اما توانایی مبارزه را نداشته و شکست می‌خورد.

۵.۷ خویشکاری‌های شاه - پهلوان نمونه

بهمن نه شاه نمونه ایرانی است و نه پهلوان نمونه. قهرمانان نمونه حماسه، ابرمردانی هستند که گذشته از برخورداری از نیروی خارق‌العاده جسمی، از نظر سجایای اخلاقی نیز مظهر کمال‌اند. شاه نمونه در نظر محققان عرصه اسطوره، تعریفی دارد؛ شاه نمونه

ایرانی اغلب بنیانگذار و شاهنشاهی است که دوره نوینی را در تاریخ آغاز می‌کند. چنین شهریاری یا پایه‌گذار سلسله تازه‌ای است یا اینکه پس از یک دوره آشوب و نابسامانی سیاسی و اجتماعی، مردم و کشور را سامان می‌بخشد. کریستن سن درباره خویشتکاری او چنین می‌گوید:

دوگانه است؛ او نخست فاتح و فیروزگری است که دولت تباه و بیدادگری را برمی‌اندازد و دو دیگر سامان‌بخش روزگار نوین و... و بنیانگذار شهرهاست که قنات‌ها و پل‌ها و کاروانسراها می‌سازد^{۱۶}. و خویشتکاری سومی نیز دارد، او رهبر معنوی مردم خویش است (کریستن سن، ۱۳۵۰: ۵۶).

این شاهان علاوه بر بنیادگذاری «پردازندگان آیین‌های نو و مبدعان و مبتکران دستورهای سیاسی و اجتماعی‌اند که مردم را دانش و بینش می‌آموزند» (همان: ۸۰). آرمان‌گرایی، ویژگی دیگر قهرمان نمونه است که خود انگیزه اصلی حرکت و کوشش آنان در جهت تعالی اخلاقی است^{۱۷}. آنان تا آنجا که ممکن است مبرا از ضعف‌های انسانی هستند. قهرمانان رویدادهای حماسی ابرمردانی این‌گونه هستند:

برای کسب افتخارات و حفظ کیان و استقلال یک ملت می‌کوشند و نبرد می‌کنند و جنگ‌های آنان نوعی نبرد میان خیر و شر یا مقابله قدرت‌های اهورایی و اهریمنی است که به صورت جریان سیال و دائمی در بستر حوادثی جالب و عبرت‌آموز به سوی سرنوشت‌هایی محتوم پیش می‌رود (رزمجو، ۱۳۳۸: ۳۷).

این ویژگی‌ها - ویژگی‌های یک پهلوان نمونه - در بهمن دیده نمی‌شود. او نه در نیروی بدنی بی‌نظیر است و نه یک رهبر معنوی است؛ نه برای استقلال و آبادانی کشور می‌جنگد و نه با نیروی شر مقابله می‌کند، بلکه برای ارضای حس انتقام‌جویی خود، شهری را با مردمان گرسنه محاصره می‌کند و پرورندگان خود را - زال و خانواده‌اش - در قفسی به اسارت می‌کشد و... .

۶.۷ کمرنگ بودن فرّ بهمن

در باورهای سنتی ایرانیان، مهم‌ترین مسئله‌ای که به حکومت پادشاهان مشروعیت می‌بخشد، داشتن فرّ ایزدی است. در معتقدات ایرانیان باستان که نمود آن در اساطیر و حماسه‌ها دیده می‌شود، شاه جایگاه الهی دارد و نشانه این الهی‌بودن، داشتن فرّ است. به نظر زنر (Zener) فرّ پهلوی «معادل واژه خویشتکاری است که تحت‌اللفظ به معنای کار خود

است؛ پس رفتار مشخص هر موجود خلق شده‌ای است» (۱۳۷۵: ۲۷۳). آموزگار نیز نظری مشابه زمر دارد: «... در متن‌های پهلوی، فر معادل خویشکاری است و خویشکاری به معنای انجام دادن وظیفه است» (۱۳۸۶: ۳۵۴). این فرّ و شکوه شاه را فرمانروای مطلق می‌کند، سرپیچی از اوامر او را با بزرگ‌ترین گناهان برابر می‌کند و وفاداری نسبت به شخص شاه و اطاعت از او را وظیفه هر ایرانی برمی‌شمرد. به همین دلیل «اگر کسی از فرمان شاه سرپیچی کند، در این جهان او را سرزنش می‌کنند و در آن گیتی در پیشگاه پروردگار پژوهش می‌شود» (مقدم، ۱۳۴۶: ۱۲۵) قهرمانان حماسه، اطاعت از شاه را وظیفه خود می‌دانند؛ حتی اگر فرمان او به میزان عدل نباشد. ما در ادبیات فارسی با مفاهیمی این‌گونه بارها مواجه می‌شویم؛ به عنوان نمونه، گرشاسب و اثرط می‌دانند که ضحاک شاهی ناشایست و بدکردار است، اما آنان در خود چاره‌ای جز اطاعت نمی‌بینند و این سخن گرشاسب است:

سرانجام با پادشه به جهان	اگر چند بد باشد و بد نهد
ز فرمان شه ننگ و بیغاره نیست	به هر روی که از مه چاره نیست
بود پادشا سسایه کردگار	بی او پادشاهی نیاید به کار

(گرشاسب‌نامه، ۱۳۸۹: ۸۲)

اما در بهمن‌نامه، بارها شاهد کارشکنی‌های سپاه و نزدیکان بهمن هستیم. بهمن مقبولیتی را که لازمه شاهی است، ندارد. پس از توطئه کتایون و لؤلؤ، درباریان و نزدیکان بهمن به راحتی - بدون احساس گناه - تطمیع شده و در مقابل بهمن می‌ایستند و پادشاهی را - برای مدتی - غصب می‌کنند. از زبان اردشیر می‌خوانیم:

مرا شاه لؤلؤ به از بهمن است	که بهمن شما را همه دشمن است
ندیدیم یک روز از او بخششی	نه چون شه‌ریاران کند پرسشی
از امروز بر، شاه من لؤلؤ است	که از کژی و بدخویی یک سو است

(بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: ۸۷)

در موقعیتی مشابه در شاهنامه می‌بینیم که چون گردیه خواهر بهرام چوبین، از پس پرده سخنان برادر خود را شنید و از بدخواهی و بداندیشی او نسبت به خسرو پرویز آگاه شد، چنین گفت:

چن از پـرده گفت برادر شنید
...چو گفتند با رستم ایرانیان
یکی بانگ برزد بر آن کس که گفت
که تا شاه باشد کجا پهلوان
... کس از بندگان تخت شاهی نجست
و گر چند بودی نژادش درست
برآشفت و از کین دلش بردمید
که هستی تو زیبای تخت کیان
نشیند بر تخت روشن روان
و گـر چند بودی نژادش درست

(شاهنامه، ۱۳۸۶ ج ۷: ۵۹۶-۶۰۳)

در بهمن‌نامه بارها شاهد بدگویی‌ها و نفرین‌های دیگران نسبت به بهمن هستیم:

ندارم من از بهمن و جنگ باک
چه بهمن به پیشم چه یک مشت خاک

(بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: ۳۵)

بیا ای تهمتن بین خان تو
پروردی او را به رنج و نیاز
که پرورده تست، مهمان تو
کنون بر تو چنگال او شد دراز

(همان: ۳۱۱)

حتی زال او را یک دیوزاده می‌نامد:

گر این دیوزاده سپاه آورد
یکی نیک پیرانه پندش دهم
روان زیر بار گناه آورد
بسی گوهر سودمندش دهم

(همان: ۱۹۳)

نزدیکان و سپاهیان بهمن بارها، پنهان یا آشکارا به زال و خانواده او یاری می‌رسانند. هنگامی که دختران رستم، بانوگشسب و زربانو به هندوستان می‌گریزند با سیه‌مرد و سپاهش مواجه می‌شوند، اما سیه‌مرد - که بهمن او را برای دستگیری دختران فرستاده بود - به پاس مهربانی‌هایی که رستم در گذشته به او کرده است، به آنان اجازه عبور می‌دهد:

مرا شاه کایدر فرستاده بود
به فر بزرگی بدانست شاه
ز بهر شما پندها داده بود
که امشب یکایک بگیرد راه
به شادی خرامید از ایدر کنون
که من شاه را خود نگویم که چون

(همان: ۳۳۴)

حتی جاماسب، وزیر و مشاور بهمن پس از دیدن ادبار و آوارگی خاندان زال و فرامرز، برای آنان می‌گرید:

وزین بی‌وفا اختران سرد گشت	دلم گفت شاه‌ها پر از درد گشت
دریغاً بزرگان آن دودمان	سرآمد فرامرز یل را زمان
بدو گفت کای مرد بی مغز و هوش	به تندی برو بانگ زد شاه زوش
شب و روز زیر غمان ویی	تو دیری ست تا مهربان ویی

(همان: ۳۳۵)

هنگامی که بهمن می‌خواهد فرامرز یل را دار بزند، از سیه‌مرد می‌خواهد تا دستان فرامرز را ببندد، اما سیه‌مرد به او چنین می‌گوید:

شوم زشت‌نام اندرین انجمن	بدو گفت شاه‌ها تو خواهی که من
چه باید که او گردد از من غمی	از آن پس کزو دیده‌ام مردمی
خنک مرد نیکی و نیکی‌شناس	نه مردم بود کو ندارد سپاس

(همان: ۳۳۸)

شاه دیلمان نیز از بستن دستان فرامرز سر باز زده و چنین می‌گوید:

کنم زشت نام این تن خویشتن	بدو گفت هرگز مبادا که من
جزای نکویی که بیداد کرد؟	مرا با سیه‌مرد آزاد کرد

(همانجا)

رهام و دیگر یلان سپاه نیز از این کار سر باز می‌زنند. هنگام دستگیری دختران نیز، یلان سپاه حاضر نمی‌شوند آنان را به بند بکشند. کوتاه سخن آنکه چنین تضادها و تناقض‌هایی سبب شده است، پهلوان پرورش‌یافته ایران‌شاه به رغم تلاش‌های سراینده، بیشتر به صورت ضدقهرمان نمود یابد تا یک قهرمان حماسی.

۸. نتیجه‌گیری

ضدحماسی خواندن بهمن‌نامه مربوط است به خویشکاری‌های پهلوان که در بهمن‌نامه معمولاً برخلاف سنت‌های جهان پهلوانی است. ضعف ساختاری ناشی از تفاوت خویشکاری‌ها در این منظومه، سبب شده است که به ذائقه ملت ایران که با چهارچوب‌های عرضه شده از جانب شاهنامه درباره پهلوانی، به قضاوت درباره حماسه‌های پهلوانی می‌نشینند، خوش نیاید. شاید برآورده نشدن این انتظار سبب عدم

پذیرش این منظومه - و دیگر منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه - شده باشد؛ به این دلیل که اذهان ایرانی معیارها و قالب‌های نهادینه‌شده‌ای از حماسه و قهرمان آن دارند که نتیجه ناخودآگاه انس با شاهنامه و الگوهای ارائه شده از جانب فردوسی است. ورود پهلوان به داستان با پیش‌فرض‌های الگویی درباره معرفی قهرمان، مغایرت دارد و زمینه لازم برای مواجه شدن با پهلوانی یگانه فراهم نیست. شکست‌های پی‌درپی بهمن در مبارزاتش به رغم تلاش‌های سراینده، آشکار و غیرقابل توجیه است. بهمن آن جایگاه و عظمتی را که لازمه شاه/پهلوان نمونه است، نداشته و بارها شاهد کارشکنی‌های درباریان در مقابل او و برتری دادن خاندان رستم هستیم و این نشانه کم‌رنگ بودن فرّ در او به عنوان پادشاهی ایرانی است که همین مسئله مشروعیت او را نیز به پرسش می‌کشاند. خویشکاری‌های رایج پهلوانی همچون نبرد با زیانکاران در بهمن دیده نمی‌شود و او در تنها مبارزه خود با ازدها شکست خورده و بلعیده می‌شود. درحالی‌که پهلوانان برای حفظ کیان کشور به نبرد با انیران و اهریمنان می‌پردازند، قهرمان این منظومه با یلان سیستانی مبارزه کرده و سیستان را به آتش می‌کشاند. به نظر می‌رسد انتخاب رستم و خاندان زال به عنوان هم‌اوردان قهرمان داستان، سراینده را با چنین چالشی مواجه می‌کند؛ به گونه‌ای که به رغم کوشش به منظور پرورش پهلوانی یگانه که این ظاهر امر است، آنچه که در ذهن و ضمیر ایرانی نهادینه شده است یعنی باور به ابرمرد بودن رستم، غلبه کرده و در پایان کسی که پیروز واقعی است، پهلوان سیستانی و خاندان او است. ایرانشاه نیز در واقع تسلیم این باور شده و نتوانسته میان بهمن و خاندان زال و رستم یکی را برتری دهد؛ تا جایی که منظومه او بیشتر ذکر پهلوانی‌های یلان سیستان است و بیان ناتوانی‌ها، بی‌خردی‌ها و شکست‌های بهمن.

پی‌نوشت‌ها

۱. به ترتیب ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۲۰-۲۵؛ مختاری، ۱۳۷۹: ۲۵۲.
۲. صاحب تذکره مجمع/الفصحی آن را به شاعری به نام جمالی مهریجردی، از شعرای قرن پنجم هجری نسبت داده است (دراین‌باره ر.ک: رزمجو، ۱۳۸۱: ۱۲۳-۱۲۴؛ بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: دوازده مقدمه).
۳. (ر.ک: دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج دهم: ۶۸۶؛ بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: پانزده مقدمه).
۴. (ر.ک: شکوهی، فریبا. دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۲: ۸۶-۸۷).

۵. دینوری اشاره می‌کند که بهمن به سیستان رفت و هر که از دودمان رستم و کسان او به دست آورد بکشت و بنیاد آنان را برانداخت (ر.ک: مختاری، ۱۳۷۹: ۲۵۴).
۶. به نظر دکتر صفا این کتاب اگرچه منسوب است به نام بهمن پسر اسفندیار، در حقیقت باید آن را داستان سلسله پهلوانان سیستان شمرد؛ چه قسمت اعظم آن راجع به سرگذشت خاندان رستم است (دراین باره ر.ک: صفا، ۱۳۵۲: ۲۹۲).
۷. گردیزی نیز او را همان اردشیر درازدست می‌داند (ر.ک: گردیزی، ۱۳۸۴: ۸۰).
۸. دیویدسن روایت بهمن را در شاهنامه با روایتی از آن در یک طومار نقالی مقایسه کرده است و بیان داشته که در شاهنامه فردوسی فرمانروایی بهمن در دویت بیت نقل شده، درحالی‌که در طومار نقال، چهل و هشت صفحه را به خود اختصاص داده و نقالی آن حدود سی روز به طول می‌انجامد (ر.ک: دیویدسن، ۱۳۷۸: ۷۰).
۹. درباره بهمن‌نامه (ر.ک: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج دهم: ۶۸۶، ذیل ایرانشاه بن ابی‌الخیر؛ دانشنامه ادب فارسی، ۱۳۸۷ ج ۲: ۸۷-۸۶؛ رزمجو، ۱۳۸۱: ۱۲۳-۱۲۴؛ *مجمعل‌التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸: ۳۲-۳۴؛ صفا، ۱۳۵۲: ۲۹۲-۲۹۴؛ دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۷ ج ۴، صص ۸۴۶-۸۴۵).
۱۰. حماسه بارها تعریف شده است، اما به نظر می‌رسد این تعریف موجزترین آنهاست که در عین حال تمامی ویژگی‌های حماسه را در خود دارد.
۱۱. در جای دیگر همین کتاب می‌نویسد: «بهمن ویرانگر بنیاد حماسه است و اگر به لحاظ حماسی عنصری منفی است، به لحاظ دینی عنصری شایسته است و دورانش درخور ستایش اورمزد است» (ر.ک: همان: ۲۵۴) و درباره بهمن و خاندان رستم، (ر.ک: همان: ۲۵۶-۲۵۲).
۱۲. در نخستین ادوار شاهی و پهلوانی در وجود یک تن تحقق یافته و بعدها تفکیک می‌شود (ر.ک: حمیدیان، ۱۳۸۳: ۱۸۷).
۱۳. ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۳۸-۴۶۱.
۱۴. درباره هفت/ چندخان (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱-۲۷؛ سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۴۸؛ کمبل، ۱۳۸۷: ۲۵۷-۲۵۹).
۱۵. دراین باره (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۵).
۱۶. یکی از خویشکاری‌های مهم و پرتکرار شاهان نمونه، ساختن شهرها و آباد کردن آنها و ابداع و نوآوری‌های آنان است (ر.ک: صدیقیان، ۱۳۸۶: صفحات ذیل نوآوری‌ها)؛ نیز (ر.ک: خیام، ۱۳۸۸: ۲۴-۳۵).
۱۷. درباره ویژگی‌ها و صفات قهرمانان نمونه (ر.ک: رزمجو، ۱۳۶۸).

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶). *زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)*. تهران: معین.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). *از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)*. تهران: سخن.
- (۱۳۸۸). «هفت‌خان پهلوان»، *نشریه زبان و ادب فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۲۶ (پیاپی ۲۳)، صص ۱-۲۷.
- اسدی طوسی، حکیم ابونصر علی بن احمد (۱۳۸۹). *گرناسب‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: دنیای کتاب.
- اعتماد مقدم، علیقلی (۱۳۴۶). *پادشاهی و پادشاهان از دیدگاه ایرانیان بر بنیاد شاهنامه فردوسی*. تهران: انتشارات اداره فرهنگ عامه.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری یزدی.
- ایران‌شاه‌بن‌ابی‌الخیر (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*. ویراسته رحیم عقیفی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- باختین، میخائیل (۱۳۸۷). *تحلیل مکالمه‌ای*. ترجمه رویا پورآذر. تهران: نشر نی.
- بانوگشسب‌نامه (۱۳۸۲). *تصحیح روح‌انگیز کراچی*. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۶۹). *فردوسی و سروده‌هایش*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: انتشارات هیرمند.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: انتشارات توس.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: انتشارات ناهید.
- دانشنامه ادب فارسی*، ج ۳ (۱۳۸۷). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳ (۱۳۷۸). تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- دهقانی، محمد (۱۳۸۹). *از شهر خدا تا شهر انسان*. تهران: انتشارات مروارید.
- دیویدسن، الگا (۱۳۷۸). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه فرهاد عطایی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- رزمجو، حسین (۱۳۶۸). *انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضی، هاشم (۱۳۴۶). *فرهنگ نام‌های اوستا*، ج ۳. تهران: انتشارات فروهر.
- زهر، آرسی (۱۳۷۵). *زروان*. ترجمه تیمور قادری. تهران: نشر فکر روز.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۳). *از رنگ گل تا رنج خار*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵). *سایه‌های شکار شده*. تهران: انتشارات طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۰). «انواع ادبی و شعر فارسی»، *مجله خرد و کوشش، نامه ادبیات و علوم اجتماعی دانشگاه پهلوی*. ش ۳۲، صص ۱-۲۴.
- شالیان، ژرار (۱۳۸۷). *گنجینه حماسه‌های جهان*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: نشر چشمه.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*، ۲ جلدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۳۰ تحلیل خویشکاری‌های ضد حماسی بهمن در بهمن‌نامه ...

- (۱۳۵۲). حماسه‌سرایی در ایران (از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری). تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۵۰). کارنامه شاهان در روایات ایران باستان. ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات کمیته استادان دانشگاه تبریز.
- کمبل، جوزف (۱۳۸۷). قهرمان هزار چهره. ترجمه شادی خسروپناه. مشهد: نشر گل آفتاب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۸۴). زین‌الخبار. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: چاپخانه خاور.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹). اسطوره زال. تهران: انتشارات توس.
- مؤذن جامی، محمدمهدی (۱۳۸۸). ادب پهلوانی. تهران: انتشارات ققنوس.
- نیشابوری، عمر بن ابراهیم خیام (۱۳۸۸). نوروزنامه. به کوشش علی حصوری. تهران: نشر چشمه.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۷). «آیا بهمن‌نامه حماسه ملی است؟»، مجله دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. صص ۲۰-۲۵.